

حقیقت و اقوال فلاسفہ اسلامی وفلاسفہ غرب

*روح اللہ فدوی



حقیقت چیست؟ آیا آنچه ما با حواس و با عقل خود درک می‌کنیم و می‌فهمیم، در واقع و نفس الامر، همینطور است که ما می‌فهمیم و در ذهن خود، جای داده‌ایم یا نه؟ و تا چه حد ما می‌توانیم به ادراکات و حواس خود، مطمئن باشیم و بدانیم این ادراکات، حقیقت (مطابق با واقع) است و...

«فلسفه، پاره‌ای از ادراکات را به‌عنوان حقائق می‌شناسد و سعی می‌کند حقائق را از اعتباریات و وهمیات تمییز دهد، بدیهی است این سعی، هنگامی مفید است که ذهن انسان، خاصیت ادراک کردن واقعیات را، همانطور که هستند، داشته باشد. و اگر ذهن، همه اشیاء را با شکل کیفیتی که ساخته و پرداخته خود اوست، درک کند، فلسفه بدون موضوع و سیعش بیهوده خواهد بود.»

در فرهنگ لغت دهخدا، حقیقت را این‌طور آورده که، حقیقت یعنی واقع، شدنی، بودنی، کاری که البته واقع شود (کشاف)، مقابل محال (منتهی الاریب)، حکم مطابق با واقع، و آن، بر اقوال و عقائد و ادیان و مذاهب اطلاق گردد، مطابقت واقع با اعتقاد، چنانکه صدق مطابقت اعتقاد با واقع است (کشاف اصطلاحات الفنون).

و در فرهنگ انگلیسی، حقیقت «Fact, Truth, Reality» تلفظ شده است. این تحقیق، قسمتی از مباحث و اقوال فلاسفه است که در مورد حقیقت، مطرح شده است.

حقیقت یعنی چه؟

در تعریف معنی حقیقت، معانی مختلف ذکر شده است که به اصطلاح عرف و مفهوم فلسفی آن ذکر شده است که در اینجا مفهوم فلسفی حقیقت، مراد می‌باشد. استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» این‌طور شروع به ذکر معنی حقیقت می‌نماید: «در اصطلاحات فلسفی، حقیقت هر دوی «صدق» و یا «صحیح» است و به آن قضیه، ذهنی می‌گویند که با واقع مطابقت می‌کند اما «خطا» و یا «کذب» یا غلط به آن قضیه، ذهنی می‌گویند که با واقع مطابقت نکند. مثلاً اعتقاد به اینکه «چهار، مساوی است با ضرب دو در دو» یا اینکه «زمین، گرد خورشید می‌گردد»، حقیقت و صدق و صحیح می‌باشد. اما اعتقاد به اینکه دو ضربدر دو، سه می‌شود خطا، کذب و غلط می‌باشد. پس حقیقت، وصف ادراکات است از لحاظ مطابقت با واقع و نفس الامر.»

در اصطلاحات جدید معمولاً به خود واقع و نفس الامر، واقعیت اطلاق می‌شود نه

حقیقت. و ما نیز از همین اصطلاح پیروی می‌نمائیم و برای همین هر وقت واقعیت بگوئیم منظور ما، خود واقع و نفس الامر است. و هر وقت حقیقت بگوئیم منظور ما خود واقع و نفس الامر نیست بلکه آن ادراکی است که با واقع مطابقت دارد.

فلاسفه از دوره‌های قدیم، حقیقت یا صدق را به همین معنا که گفته شد، تعریف و تفسیر کرده‌اند یعنی وقتی می‌گفتند فلان مطلب، حقیقت است یا صحیح است یعنی با واقع مطابقت دارد و اگر می‌گفتند خطا است یا غلط است؛ یعنی با واقع مطابقت ندارد.^(۱)

و استاد مختار امینیان اینطور ذکر می‌کنند: «علماء مشهور بر این عقیده هستند که صدق و کذب، و مفهوم متخالف و متناقض هستند و حد فاصلی میان این دو وجود ندارد، لذا صدق و کذب را به صورت ذیل تعریف کرده‌اند: «صدق مطابق بودن نسبت خبر با واقع و کذب مطابقت نمودن نسبت خبر با واقع است.» توضیح آن، این است که هر خبری دارای موضوع و محمول و نسبتی است میان موضوع و محمول اگر نسبت خبر با واقع مطابقت کند این خبر، صادق بوده و اگر مطابقت نکند، کاذب خواهد بود، بنابراین هیچ واسطه‌ای و فاصله‌ای میان خبر صادق و خبر کاذب، وجود ندارد.^(۲)

جناب «پل فولکیه»^(۳) در ذکر معنی حقیقت می‌گویند که:

«حق را نباید با صدق اشتباه کرد، حقیقت، وصف چیز یا امر حقیقی است و حال آنکه صدق، وصف کسی است که حق می‌گوید. مردن زید مثلاً حق است اگر زید واقعاً مرده باشد پس اگر کسی مردن زید را به ما اطلاع دهد و یا آنکه خبر آن را در روزنامه بخوانیم در واقعی بودن این مرگ تردید نخواهیم کرد زیرا که، لاقبل، در این مورد، هیچ دلیلی برای شک کردن در صدق گفته آن کس یا آن خبر در روزنامه نداریم. معمولاً، صدق در مقابل کذب استعمال می‌شود نه در مقابل خطا، و دروغگو کسی نیست که حتماً غلطی را گفته باشد بلکه دروغگو آن کسی است که امری را که خود یقین دارد که غلط است، حقیقی می‌نمایاند و به خلاف صدق که عبارت است از اینکه شخص آنچه را که خود به حقیقی بودن آن معتقد است، حقیقی معرفی می‌کند (اگر چه در واقع حقیقت نباشد) و بنابراین نه میان صدق و حقیقت ارتباط ضروری موجود است نه میان کذب و خطا در نتیجه شهادت کسی که در بند صداقت است ممکن است که مقرون به خطا و ناصواب باشد و شهادت دروغ‌گویی ممکن است مقرون به حقیقت و صواب.»^(۴)

نتیجه بحث: در تعریفات که ذکر شد از استاد شهید مرتضی مطهری و آیت الله امینیان و پل فولکیه همه بر این معنی، متحد بودند که حقیقت یعنی مطابق بودن قضیه ذهنی و درک

انسان. و به تعبیر آیت الله امینیان نسبت خبر با واقع. ولی در این مورد که آیا حقیقت هم‌دیف صدق و کذب می‌باشد و آن دو به یک معنی هستند، اختلاف نظر بود که پُل فولکیه به این اعتقاد بود که صدق، چیزی غیر از حقیقت می‌باشد و کذب غیر از خطا.

۲- نظریه‌های متعارف در مورد حقیقت: (لازم است پس از تعریف معنی حقیقت بر طبق مشاهیر فلسفه اسلامی غیر نکاتی در مورد حقیقت بدانیم).

معانی مختلف لفظ حقیقت:

الف) ۱) حقیقت انضمامی ۲) حقیقت انتزاعی.

۱- حقیقت انضمامی: نفس آن چیزی است که می‌گویند حقیقتی است بدین اعتبار که حقیقت با واقعیت یا وجود، هم معنی هستند و بدین معنی است که می‌گوئیم حقیقت را پنهان داشت و یا آشکار کرد و به همین اطلاق است که می‌گویند «خدا حقیقت دارد» زیرا که وجود او از هر موجود دیگری اصیل‌تر و کلام و علم او عین واقع است.

۲- حقیقت انتزاعی: وصف آن چیزی است که حقیقی باشد، اعم از اینکه صفات امری باشد، مطابق با فکر (حقیقت وجودی)؛ و یا بالعکس، صفات فکری باشد مطابق با امری (حقیقت منطقی).

ب) حقیقت وجودی و حقیقت منطقی: می‌توان حقیقت را به طور کلی چنین تعریف کرد که آن مطابقت میان فکر و متعلق فکر است بدین نحو، حقیقت دارای سه جزء است: مود فکر (آنچه فکر بدان تعلق می‌گیرد)، فکر، نسبت میان آن دو.

اما این نسبت را چون می‌توان یا از جهت متعلق در نظر گرفت و یا از جهت موضوع و فاعل شناسایی می‌توان دو قسم حقیقت تمیز داد:

۱- حقیقت وجودی یا حقیقت موجودات یا اشیاء^(۵)

۲- حقیقت منطقی یا حقیقت^(۶) معلومات.

۱- حقیقت وجودی: ممکن است معتبر در حکم، مطابقت واقع و نفس الامر باشد با ذهن (حقیقت وجودی) بر طبق این معنی، خداوند حقیقت محض است. اما صورت ذهنی و علمی دارای دو عقیده مختلف در خصوص آن است:^(۷)

الف: تجربی مذهبیان: که تصور (صورت علمی)، ناشی از تجربه است و نوعی میانگین آنچه ما در عالم انضمامی مشاهده کرده‌ایم در این صورت حقیقت، عبارت است از مطابقت

واقع با ذهن (یعنی عقل انسانی).

ب) **عقلی مذهببان و مخصوصاً افلاطونیان:** صورت علمی حقیقی، یعنی عین ثابت اشیاء، متعالی از تجربه است. تجربه می‌تواند اشیائی را به ما ارائه دهد که در آن‌ها این صورت علمی، وقوع خارجی پیدا می‌کند. هیچگاه به ما چیزی را، که در این صورت واقعیات تام و تمام پیدا کرده باشد، نمی‌توان نشان داد بدین اعتبار، صورت علمی یا عین ثابت هم معنی یا درآیدنال است و حقیقت عبارت از مطابقت واقع است با عقل؛ یعنی علم الهی نه با ذهن؛ یعنی علم انسانی.

بدین وجه، بر حسب اینکه کدامیک از این دو عقیده ملاک ما در حکم قرار گیرد، ممکن است شیء واحد را حقیقی و یا غیر حقیقی بشماریم.

۲- **حقیقت منطقی:** و نیز معتبر در حکم بالعکس، ممکن است مطابقت فکر باشد با واقع. این همان حقیقت منطقی است. مثلاً عقیده‌ای حقیقی (یعنی صادق) است که مطابق با واقع باشد.

حقیقت به صورت دیگر نیز تقسیم می‌شود. غالباً وقتی از مورد یا متعلق فکر، گفتگو می‌شود تصور می‌رود که آن امری است خارجی یا مادی مانند میز یا درخت و غیره و حال آنکه مورد یا متعلق فکر، ممکن است مطابقت فکر با یک امر خارجی باشد. در این صورت حقیقت، حقیقت مادی خواهد بود و ممکن است مطابقت فکر با خود فکر باشد که در این صورت حقیقت، حقیقتی است صوری^(۸).

۱- **حقیقت مادی:** مطابقت با امری است خارج از فکر، اعم از آنکه آن امر مادی باشد یا غیر مادی. مثلاً وقتی می‌گوئیم: درجه حرارت، ۳ می‌باشد (امر طبیعی یا مادی) و یا فلانی درباره تعطیلات فکر می‌کند (امر فکری) این احکام در صورتی مقرون به حقیقت خواهد بود که واقعاً میزان حرارت، ۳ باشد و یا اینکه او واقعاً در فکر تعطیلات باشد و الا احکام ما خطا و ناصواب است.

۲- **حقیقت صوری:** مطابقت فکر با خود فکر. چنانکه ما در مورد شکل ده هزار ضلعی فکر می‌کنیم هیچ انضمامی در واقع با خارج نمی‌باشد که مطابق این فکر باشد به نحوی که می‌توان این صورت علمی از جهت ماده باطل و لکن از حیث صورت حقیقی است زیرا همچنانکه در صورت علمی مثلث یا مربع، تناقضی نیست، صورت علمی ده هزار ضلعی نیز مشتمل بر تناقضی نیست اما تصور دایره‌ای مربع، از جهت صورت کاملاً باطل است.

اهمیت امتیاز میان دو حقیقت، صوری و واقعی یا مادی؛ اهمیت امتیاز میان این دو حقیقت در استدلال معلوم می‌شود، زیرا که غرض از منطق صوری همانا تأمین حقیقت صوری استدلالات است فقط؛ یعنی تألیف مقدمات استدلال به نحوی که نتیجه، ضرورتاً از آن مقدمات برآید.

نتیجه اینکه، ممکن است نتیجه‌ای که ماده حقیقی و صادق است؛ یعنی مطابق با واقع است، از حیث صورت غیر حقیقی و کاذب باشد و برعکس آن نتیجه‌ای که ماده، کاذب و غیر حقیق است از جهت صورت حقیقی و صادق باشد.

۳- ماهیت حقیقت: در تعریف حقیقت گفتیم که آن، عبارت است از مطابقت میان فکر و متعلق آن. اکنون باید دید که مقصود از متعلق یا مورد فکر چیست؟ جواب این سوال و اینکه ماهیت حقیقت چیست تابع نظری است که درباره اعتبار و قدر عقل اختیار شود؛ زیرا بر حسب اینکه به تبعیت از رأی جمهور مردم قائل شویم که ذهن قادر به ادراکات ذات اشیاء است و یا مانند «کانت» قدرت شناسایی ذهن را محدود سازیم، رأی ما درباره مورد و متعلق فکر و در نتیجه ماهیت حقیقت، مختلف خواهد بود.

نظریات در این باره مختلف است:

الف: نظر اصحاب مذهب اصالت معنی (که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند)

صاحبان این مذهب یعنی اصالت معنی قائلند به اینکه متعلق علم، جز صورت‌های علمی چیز دیگر نیست، حقیقت را در مطابقت حکم با متعلق فکر، از آن جهت که تفکر شده است، می‌دانند. و یا در مطابقت حکم، با صورت‌های علمی این حکم ما که «سرب، سنگین‌تر از زغال است»، وقتی حقیقت دارد که سرب در ما چنین تأثیری داشته باشد.

۱- نظر اصحاب مذهب اصالت معنی مطلق: که تمام واقعیت را به صورت‌های علمی یا ادراکات راجع می‌گردانند، حقیقت امری است مطلق؛ یعنی هر چیز که ما ادراک می‌کنیم، واقعاً حقیقی است.

۲- نظر دیگر از صاحبان مذهب اصالت معنی مانند «کانت» که آن‌ها را باید به عنوان مذهب‌ان نسبی تلقی کرد: می‌گویند که واقعیت را یکسره به ادراکات نمی‌تان باز گرداند و ذواتی نفس‌الامری نیز ثبوت دارد. نهایت، آنکه این ذوات متعلق علم ما مقرر نمی‌گیرد. بنابراین، حقیقت نسبی، که همان حقیقت بر ما باشد، ثبوت دارد لیکن نه حقیقت نفس‌الامری^(۹) و مطلق.

ب: نظر اصحاب مذهب اصالت واقع: صاحبان این مذهب قائلند که ذهن، مستقیماً اشیاء را درمی‌یابد و معتقدند که حقیقت عبارت است از مطابقت فکر با اشیاء، مثلاً پزشک وقتی اعضاء و عمل اعضای مریضی را چنانکه هست تصور می‌کند، نسبت به حالت او تصور حقیقی دارد.

مذهب اصالت واقع تقسیم بر چند نظریه می‌شوند:

۱- نظریه سطحی اصالت واقع: می‌توان گفت فکر عامه را نظر یا فکر سطحی در این باب نامید. عامه مردم حقیقت را در تصور و مطابقت تام و تمام میان ادراک و متعلق ادراک می‌دانند. خلاصه آنکه، به نظر آن حقیقت رونوشت واقع است.

این نظریه را رد کرده‌اند: زیرا که اولاً: چنانکه گفته شد، حقیقت فقط به حکم تعلق می‌گیرد نه به تصور، ثانیاً: هر کسی اگر درست تأمل کند می‌یابد که، به همان وجه که عکس یک منظره رونوشت یا المثنی آن منظره نیست (برف در این عکس سرد نیست و انگور شیرین نیست) ادراکات یا تصویر ذهنی، هم نمی‌تواند رونوشت یا المثنی شیء تصویر شده باشد و ادراکات ما فقط با بعضی از خصائص اشیاء ادراک شده مطابقت دارد.

۲- مذهب اصالت واقع فلسفی: این مذهب را بدین نحو می‌توان بیان کرد:

اول: حقیقت فقط به حکم تعلق می‌گیرد نه به تصور. البته تصویری که مشتمل بر تناقض نباشد حقیقی است. اولاً: به این معنی که کاذب نیست، چنانکه تصور «دائره، مربع» تصویری است کاذب که از پهلوی هم قرار دادن دو تصور ساده حاصل شده است؛ نه از تألیف آنها. ثانیاً: آنچه به صورت تصویر غیر متناقض تصویر شده، ممکن است و عدم مطلق نیست. لیکن «حقیقی» غالباً مرادف با «واقعی» است (حقیقت واقعی) و حقیقت واقعی فقط به حکم تعلق می‌گیرد.

دوم: وقتی حکم مقرون به حقیقت است که محصولی که به موضوع اسناد، داده می‌شود نسبت به آن در واقع، صادق باشد. مثلاً وقتی می‌گوئیم که زغال، سنگین‌تر از چوب پنبه و سبک‌تر از سرب است، حقیقت گفته‌ایم و نه وقتی که فقط زغال را تصور کنیم.

نتیجه اینکه: حقیقت فقط در نتیجه انتزاع، ممکن می‌گردد، زیرا که از واقع ما نمی‌توانیم تصویر انضمامی داشته باشیم که حقیقی باشد. ما فقط می‌توانیم به واقع اوصافی انتزاعی نسبت دهیم و وقتی که ما خصائصی به آن نسبت می‌دهیم واقعاً دارا باشد حکم ما مقرون به حقیقت است و ما حقیقت گفته‌ایم.

عروج

۴- ملاک حقیقت: (با چه ملاکی ما می‌توانیم حقیقت را بشناسیم و صدق را از کذب

تشخیص دهیم)

در باب امتیاز میان حق و باطل از یکدیگر، دو نوع ملاک می‌توان تشخیص داد:

۱- دسته‌ای به نام ملاک‌های ثانوی: متکی به ملاک دیگری و معتبر به آن است.

۲- ملاک اولی: قائم به خود است.

الف: ملاک‌های غیر مکفی:

۱- ملاک مرجعیت و حجیت رجال:

مثلاً برای توضیح در میان پیروان فیثاغورس، برای خاتمه دادن به مناقشه، همین قدر کافی بود اعلام شود «استاد چنین گفته است» و همچنین مثلاً در قرون وسطی برای مدرسیان مجاز نبود افکار ارسطو مورد تردید قرار گیرد و حتی ممکن بود کسی نظر شخصی خود را برای آنکه بدون مقدمه مورد قبول دیگران قرار دهد به ارسطو نسبت دهد. واضح است که ملاک مرجعیت و حجیت رجال چیزی جز ملاک ثانوی نمی‌باشد، زیرا که باید نخست معین کرد که برای فیثاغورس و ارسطو یا استاد دیگری که گفته‌های آن‌ها مورد تقلید بوده، چه امری ملاک حقیقت است و پس از آن مخصوصاً باید روشن ساخت که مرجع اختیار شخصی دون شخص دیگر به عنوان مرجعیت چه بوده است و به عبارت دیگر باید در صدد کشف ملاک مرجع حقیقی و استاد موثق برآمد.

۲- قبول عام به عنوان ملاک حقیقت پیشنهاد شده است: این نظریه نقلی مذهب‌ان فرانسه در قرن نوزدهم که در رأس آن‌ها «لامنه» کشیش و «دینالد» قرار داشتند.

۳- بعضی از فلاسفه، راست گفتاری خدا را ملاک حقیقت دانسته‌اند: گفته‌اند چون خدا کمال محض است نه خطا می‌کند و نه ما را به خطا می‌اندازد. این ملاک را مخصوصاً «دکارت» پیشنهاد کرده است البته به نظر وی، صراحت و امتیاز تصورات یا بداهت، دلیل عقل است لیکن اعتماد «دکارت» فقط از این لحاظ است.

به دکارت اشکال گرفته‌اند که مرتکب دور شده در این باب مخصوصاً «آدنه» گفته‌اند: «ما مطمئنیم که چیزهایی که ما آن‌ها را، با تمام صراحت، تعقل می‌کنیم، حقیقی است بدین جهت که خدا هست یا وجود دارد، زیرا که ما فقط از این جهت مطمئن به وجود خدا هستیم که وجود او را به نحو صریح و متمایز تعقل می‌کنیم، پس قبل از اطمینان به خدا ما باید مطمئن باشیم که تمام چیزهایی که ما آن‌ها را به نحو صریح و متمایز تعقل می‌کنیم، حقیقی

هروغ



«دکارت» در رد این انتقاد گفته است که:

«میان چیزهایی که ما آن‌ها را با کمال صراحت درمی‌یابیم و آن‌ها که به خاطر می‌آوریم که آن‌ها را قبلاً به طور صریح تعقل کرده‌ایم، فرق هست»

ب: ملاک‌ها مکفی و اولی: بداهت

معمولاً بداهت به عنوان ملاک حقیق تلقی شده و مقصود از آن، نظری است کاملاً روشن که مستلزم امتناع عدم قبول آن باشد. تعریف آن در فرهنگ لغت انتقادی و فلسفی تألیف «لالاند» چنین آمده است:

«یک قضیه وقتی بدیهی است که چون، کسی معنای آن را در ذهن حاضر دارد و به استفسار درباره حقیقت یا عدم حقیقت آن پردازد، نتواند در حقیقت آن شک کند.»

بداهت حقیقی قبول بی واسطه یک عقیده یا یک نظر نیست، بلکه تصدیق با تأمل و تفکر نسبت به قضیه‌ای است که، پس از آنکه در معرض امتحان و سنجش دقیق قرار گرفت و نظر ابتدائی درباره حقیق بودن آن حاصل شده است، به نحو صحیح مورد شک واقع گردید، روشن شود که هیچ دلیل منطقی، برای شک و تردید درباره آن نمانده است.

«پل رانه» ملاحظه کرده است که:

اگر ملاک عبارت باشد از دال باید میان دال و مدلول تمایزی موجود باشد، و حال آنکه، میان بداهت و حقیقت فرقی نیست و بداهت از این حیث که امری است بین و آشکار برای ذهن، همان حقیقت است»

نتیجه اینکه گفته‌اند بداهت می‌تواند همان حقیقت باشد همچنانکه بعضی از فلاسفه نیز این مطلب را ذکر کرده‌اند و فرقی میان بداهت و حقیقت نگذاشته‌اند. از طرف دیگر لفظ «بداهت» به لاتین خود مفید همین معنی؛ یعنی حقیقت است. بنابراین حقیقت را ملاکی جز خود حقیقت نیست. مثل اینکه «گستینوس» گفته است «نور خود را و جز (غیر) خود را می‌نمایاند» و همچنین «سهروردی» در کتاب «حکمة الاشراف» در «ان النور هو الظاهر فی حقیقة نفسه، المظهر لغيره بذاته.»

مطلب دیگر اینکه اگر هم ملاکی برای حقیقت داشته باشیم، یا مشکل حل نشده است زیرا که تازه باید معلوم ساخت که آیا قضیه مورد نظر، قطعاً این ملاک را داراست؛ یا نه، و مجدد ملاک دیگری لازم است. و برای تعیین قدر و اعتبار این ملاک، باز نیاز به ملاک دیگری است و همچنین تا بی نهایت. «دکارت» در آخر جمله‌هایی که نقل شده این مطلب را به طور ضمنی

گفته است که با داشتن ملاک حقیقت، کار تمام نشده و گفته است «لیکن یک اندازه اشکال است، در اینکه به درستی بدانیم آنچه واضح درک می‌شود کدام است.»

شهید مطهری (رحم‌الله) در مورد میزان تشخیص حقیقت از خطا در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» اینگونه می‌فرماید^(۱۱): «مقیاس و معیار تشخیص حقیقت از خطا، منطقی می‌باشد، معروف‌ترین و شاید قدیمی‌ترین اسلوب‌های منطقی، همان است که ارسطو موفق به جمع و تدوین آن‌ها شده. در تحول جدید اروپا، منطق ارسطو مورد اعتراض و انتقاد دانشمندان قرار گرفته و بعضی از دانشمندان مانند «دکارت» و «هگل»، مدعی منطق جدیدی هستند.»

آیا ممکن است یک چیز هم حقیقت بوده و هم خطا؟

معمولاً هر یک از «صحيح و غلط» یا «صدق و کذب» را رو به روی هم قرار می‌دهند؛ یعنی اگر چیزی حقیقت و صادق بود، دیگر خطا نمی‌تواند باشد و بالعکس. ولی اخیراً میان دانشمندان جدید این جمله شایع است که حقایق علمی در عین اینکه حقیقت می‌باشند، ممکن است خطا نیز بوده باشند و این مطلب به دانشمندان ماتریالیسم دیالکتیک که طبق یکی از اصول منطق دیالکتیک (اصل وحدت ضدین) جمیع اضداد و نقائص را با یکدیگر آشتی داده‌اند و همه را با هم قابل اجتماع می‌دانند، فرصتی داده است که بگویند: «حقیقت و خطا چندان اختلافی ندارند، ممکن است یک چیز هم حقیقت و هم خطا باشد؛ هم راست و هم دروغ.»

اینکه یک فکر از یک حیث و یک جهت محال است؛ هم حقیقت و صحيح باشد و هم خطا و غلط؛ بر یک طفل دبستانی نیز مخفی نیست. آیا خود دانشمندان مادی حاضرند قبول کنند اصول فلسفی و منطقی آنان هم صحيح است و هم غلط؟ آیا همین مطلب که الآن از آن‌ها نقل کردیم که گفتند: «ممکن است یک چیز هم حقیقت باشد و هم خطا»، الآن هم حقیقت و هم خطا باشد.

۵- معانی ذکر شده حقیقت بین فلاسفه: *تال جامع علوم انسانی*

فلاسفه اسلامی: فلاسفه اسلامی و همه فلاسفه قدیم، حقیقت را به این معنی ذکر کرده‌اند و آن قضیه ذهنی که با واقع مطابقت کند؛ یعنی هر وقت می‌گفتند فلان مطلب، حقیقت است یا صحيح است؛ یعنی با واقع مطابق است.

فلاسفه غرب: بعضی از دانشمندان جدید به خاطر اشکالاتی که به تعریف اول وارد بوده و آن را غیر قابل حل می‌دانستند، مناط حقیقی بودن را چیزهای دیگر غیر از مطابقت با واقع بیان نموده و حقیقت را به گونه‌های دیگر تعریف نموده‌اند.

۱. «آگوست کنت» دانشمند معروف فرانسوی و مؤسس فلسفه «پوزیتیویسم» می‌گوید:
«حقیقت عبارت است از فکری که تمام اذهان در یک زمان در آن وفاق داشته باشند.» وی
توافق تمام اذهان را در یک زمان علامت حقیقت نمی‌داند. بلکه می‌گوید معنای حقیقت غیر از
این نیست.

۲. «فلیسین مثاله»: او در تعریف فلسفه عقیده «آگوست کنت» را قبول دارد. او می‌گوید:
«معمولاً در تعریف حقیقت می‌گویند که آن مطابقت فکر با موضوع خود و یا مطابقت فکر با
واقع است. اما این تعریف درست نیست. و این تعریف نه به حقائق ریاضی که موضوع آن‌ها
وجود خارجی ندارد، منطبق می‌شود و نه به حقائق نفسانی که وجود آن‌ها کاملاً ذهنی است و
نه به حقائق تاریخی که موضوع آن‌ها به حسب تعریف از بین رفته...» تا آنجا که گفته: «به
حسب گفته به مغز «آگوست کنت»، وصف بارز حقیقت، این است که وفاق تمام افکار را در
ذهن فرد و توافق تمام اذهان افراد جامعه انسانی را هر یک زمان به حصول می‌آورد وحدت
معنوی ایجاد می‌کند.»

۳. «ویلیام جیمس» روانشناس و فیلسوف معروف آمریکایی و یکی از مؤسسين فلسفه
«پراگماتیسم» حقیقت را این طور تعریف می‌کند:

«حقیقت، عبارت است از فکری که در عمل، تأثیر نیکو دارد.» این دانشمند جمله «مفید
است» را مرادف جمله «حقیقت است» می‌داند. مفید بودن در عمل را علامت حقیقت نمی‌داند،
بلکه می‌گوید معنای حقیقت غیر از این نیست. و در جایی دیگر می‌گوید: «عالم متغیر است و
هیچ امری در او ثابت نیست پس بهتر نیست که بگوئیم قول حق آن است که بر آنچه فعلاً
هست، تأثیر نیکو دارد پس قول چون نتیجه صحیح دارد حق است؛ نه اینکه چون حق است،
نتیجه‌اش صحیح است.»

۴. گروهی دیگر می‌گویند: «حقیقت، یعنی فکر که در اثر مقابله و مواجهه حواس با ماده
خارجی پیدا می‌شود پس اگر بگوئیم که دو نفر در اثر مواجهه و مقابله با یک واقعیت دو نوع
ادراک کنند؛ یعنی اعصابشان دو گونه متأثر شود، هر دو حقیقت است.

۵. گروهی دیگر می‌گویند: «حقیقت، یعنی فکری که تجربه، آن را تأیید کرده است.» این
گروه نیز حقیقت را انطباق فکر با تجربه و نتیجه عملی دادن را، چیزی غیر از حقیقت نمی‌داند.

۶. گروهی دیگر می‌گویند: «حقیقت، یعنی آن چیزی که پذیرفتن آن برای ذهن، سهل‌تر و
آسان‌تر باشد. مثلاً بگوئیم وجود داشتن جهان خارج از حقیقت است؛ یعنی پذیرفتن آن برای
ذهن، سهل‌تر و آسان‌تر و غیر از این، معنایی ندارد.»

۷. گروهی دیگر می‌گویند: «حقیقت، یعنی آن فکری که ذهن با اسلوب علمی به سوی او هدایت شده باشد.»

۸. «برتراند راسل»^(۱۲) برای حقیقت و کشف ماهیت حقیقت ۳ شرط اختیار می‌کند:
اول: نظریه درباره حقیقت باید چنان باشد که امکان خلاف آن یعنی کذب و خطا را نفی نکند.

دوم: اگر عقیده نبود، کذب و باطل هم وجود نداشت و صدق و حقیقت هم نظر به تضایف آن با کذب و باطل متغی بود.

سوم: از طرف دیگر باید گفت که صحت و بطلان هر عقیده، متوقف بر امری خارج از خود آن عقیده است.

شرط سوم از شرائط سه گانه فوق یعنی قول به اینکه حقیقت عبارتی از نوعی مطابقت میان عقیده و امر واقع است روی هم رفته بیش‌تر مورد قبول فلاسفه قرار گرفته است.

۹. گروهی دیگر برخلاف این عقیده گفته‌اند که عبارت است از: «حقیقت یعنی نسبت با امری بالمره خارج از خود آن نباشد.»

۱۰. و گروهی دیگر: حقیقت عبارت است از تلائم و توافق و عدم تنافی بین عقیده معینی و مجموع سایر معتقدات انسان و می‌گویند ماهیت حقیقت این است که در نظام تام الانطباطی که آن را حقیقت می‌گویند، جایگیر شده و جزء آن فرار گیرد.

۱۱. «برتراند راسل»^(۱۳) این نظریه را اختیار می‌کند که حقیقت:

اولاً: حقیقت باید دارای ضد و نقیض باشد.

ثانیاً: حقیقت خاصیتی است که عقیده بدان واجد است (واجد آن باشد).

ثالثاً: حقیقت خاصیتی باشد کاملاً متوقف بر نسبت میان عقیده و امور خارج.

۱۲. «نظام»^(۱۴) یکی از دانشمندان ادب و همفکرانش این اعتقاد را دارند که:

«صدق و کذب و حقیقت نباید با واقع سنجید و مقایسه کرد، بلکه باید با اعتقاد سنجیده شود. نظام می‌گوید: بنابراین سلاک صدق و کذب خبر، تطابق نسبتش با عقیده گوینده است. ظاهراً وی همانند مشهور، فاصله‌ای میان خبر صادق و خبر کاذب نمی‌بیند.»

نظام در مورد اثبات هدفش به این آیه تمسک می‌کند.

«اذا جائك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين

لكاذبون»^(۱۵)

او می‌گوید: چرا دروغ می‌گویند؟ زیرا قولشان با اعتقادشان مطابقت ندارد.

۱۳. «ویلیام جیمز» که از معتقدان پراگماتیسم است می‌گوید:

«حقیقت فقط همان چیزی است که در طرز تفکر ما مصلحت است. درست همانطور که

صحیح فقط همان چیزی است که در طرز سلوک ما مصلحت است.»

«ویلیام»^(۱۶) می‌گوید: «بیشترین ستیز پراگماتیسم و ضد پراگماتیسم بر سر معنای واژه «حقیقت» می‌باشد و نه بر سر هیچیک از واقعیات مجسم در موقعیت‌های حقیقت. زیرا هر دوی آن‌ها (پراگماتیسم و ضد آنها) به اشیاء^(۱۷) موجود معتقدند و همچنین به تصورات ما از آنها. تفاوت در این است که وقتی پراگماتیست‌ها سخن می‌گویند از حقیقت «منظورشان منحصرأ چیزی راجع به تصورات است؛ یعنی «کساد کنندگی» آن‌ها در حالی که وقتی ضد پراگماتیست‌ها از حقیقت سخن می‌گویند، به نظر می‌رسد اغلب، منظورشان چیزی راجع به خود اشیاء باشد»^(۱۸).

۱۴. «ژال وان آندره» در کتاب «اندیشه هستی» خود می‌گوید:

«فلسفه یا سپرس» حقیقت را اینطور می‌گوید که: حقیقت فقط جانی است که خطا نیز

باشد، پس حقیقت دست کم در نظر اول در حوزه فضا یا و احکام است.»

در ادامه می‌گوید (ژال) که بعضی حقیقت را، در واقع، همانی با وجود می‌دانند؛ یعنی مطابقت حقیقت و وجود، او می‌گوید «هایدگر» و «یاسپرس» در ادامه بحث حقیقت می‌گویند که حقیقت یعنی عیان شدن و آشکار شدن و «هایدگر» برای اثبات این حرف به ریشه لغوی حقیقت در زبان یونان مراجعه می‌کند. به نظر او این کلمه از دو جزء تشکیل شده:

الف: یکی جزء «a» که معنی نفی کننده دارد یعنی «نا».

ب: دیگری که «lanton» است به معنی «پنهان شدن» است.

نتیجه اینکه حقیقت در زبان یونانی یعنی «نا پنهان».

۱۵. صاحبان مذهب اصالت صلاح عملی^(۱۹):

برخی از آن‌ها گفته‌اند^(۲۰): «حق آن است که وافی به مقصود باشد.»

برخی از آن‌ها مثل «ویلیام جیمز» گفته: «حقیقت عبارت است از آنچه بهتر و بیش‌ترامیال ما را و از آن جمله ذوقیات ما را ارضاء کند.» و در کل گفته حقیقت، همان موفقیت است و «جیمز» کلاً مطابقت فکر با واقع را رد نکرده است. بلکه به نظر او مطابقت باید در عمل باشد. به عبارت دیگر یک حکم وقتی مطابق با واقع است که ما را مستقیماً به واقع و یا به امری نزدیک بدان هدایت کند. و برای ما تأثیر و تصرف در واقعیت و لوازم و لواحق آن را

بهنر ممکن سازد. برخی دیگر گفته‌اند: حقیقت امری است که صحت آن محرز باشد. و برخی دیگر از آن‌ها گفته‌اند: «حقیقت چیزی است که مفید باشد».

۱۶. نظریه جامعه‌شناسان در مورد حقیقت^(۲۱):

حقیقت: نیازی است حاصل از زندگی ما در حالت اجتماع.

حقیقت: آن است که مقبول همه باشد.

حقیقت: تنها ملاک حقیقت، بدهت است.

۱۷. نظریه اصالت قوه درباره حقیقت^(۲۲):

برای عرف عام حقیقت، امری است ثابت و حرکت، نسبت به آن امری است عارضی، بعضی از متفکران بر خلاف، حقیقت را امری دانسته‌اند، با لذات متحرک، که مبدأ حرکت آن در خود آن است؛ نه در خارج. می‌توان گفت منشأ این نظریه در فلسفه هگل، فیلسوف شهیر آلمانی است. همچنین مارکس آلمانی این نظریه را پذیرفته و گفته است که حقیقت، امری است حدودی نه ثبوتی. و او منکر حقیقت ثابت و لایتغیر شده است. و همچنین «ارنست رنان» این نظریه را پذیرفته است.

رد نظریه «هگل» و همفکرانش: نظریه «هگل» و همفکرانش برای نفس حقیقت نمی‌باشد مربوط به کشف حقیقت است. نظر آن‌ها جنبه روانشناسی دارد نه ما بعد الطبیعه و اگر جنبه ما بعد الطبیعه می‌دارند، مانند شکاکان دچار تناقض می‌شدند و ...

منابع و مأخذ:

- ۱- اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد حسین طباطبائی، پاورقی، استاد شهید مرتضی مطهری، جلدهای اول، دوم، سوم.
- ۲- مبانی فلسفه اسلامی، استاد آیت الله امینیان، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ۳- فلسفه عسومی‌با ما بعد الطبیعه، پُل فولیکه (paul foulque) ترجمه دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم.
- ۴- مسائل فلسفه، برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر، چاپ چهارم.
- ۵- فلسفه وجودی، جان مک کواری، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۶- پراگماتیسم، ویلیام جیمز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۷- اندیشه هستی، ژان-وال، ترجمه باقر پرهام، انتشارات کتابخانه طهوری.

پی نوشت‌ها:

- ۱- اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی، پاورقی شهید مطهری، ص ۱۰۳.
- ۲- مبانی فلسفه اسلامی، آیت الله مختار امینیان، ص ۲۵۲.
- ۳- فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه، پُل فولکیه، (paul foulquie) ترجمه دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، صص ۹-۳۳۸.
- ۴- حقیقت در اصطلاح فلاسفه اسلامی. ر
- ۵- صدق در عرف فلاسفه اسلامی.
- ۶- فلسفه عمومی (پُل فولکیه)، بحث حقیقت، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ص ۳۴۱.
- ۷- فلسفه عمومی، پُل فولکیه، ص ۳۴۲.
- ۸- امروزه بعضی از پیروان حلقه دین مدعی‌اند که حقیقت عبارت است از مطابقت منطوق‌ها با یکدیگر نه با امور واقع شده که درباره آن‌ها هرگز نمی‌توان مطمئن بود که آیا به درستی مورد مشاهده ما قرار گرفته‌اند یا نه.
- ۹- کتاب فلسفه عمومی، پُل فولکیه، بحث ملاک حقیقت، انتقاد چهارم، ص ۳۵۳.
- ۱۰- اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی، پاورقی شهید مطهری، ص ۱۰۷.
- ۱۱- مسائل فلسفه، برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر، چاپ سوم، ص ۱۵۱.
- ۱۲- مسائل فلسفه، برتراند راسل، ص ۱۵۴.
- ۱۳- مبانی فلسفه اسلامی، آیت الله امینیان، چاپ دوم، ص ۲۵۲.
- ۱۴- مناقفون (۶۳) آیه ۱.
- ۱۵- پراگماتیسم، ویلیام جیمز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ اول، ص ۱۹۸.
- ۱۶- object در اینجا منظور از شیء، همان موضوع یا متعلق است.
- ۱۷- برای مطالعه بیش تر نظریات ویلیام جیمز و منتقدان او می‌توانید به کتاب «پراگماتیسم» مراجعه کنید.
- ۱۸- فلسفه اصالت صلاح عملی نظریه‌ای است آمریکایی و انگلیسی و ویلیام جیمز بنیانگذار آن است و...
- ۱۹- فلسفه عمومی: پُل فولکیه، صص ۳۵۵-۳۵۶.
- ۲۰- فلسفه عمومی، پُل فولکیه، ص ۳۶۴.
- ۲۱- همان، ص ۳۶۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شروع

